

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه365 – 19/ 09/ 1399 اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد صحیحۀ اول زراره بوده . درجلسۀ گذشته از مرحوم آخوند نقل کردیم که ایشان در مورد تعبیر «فإنه علی یقین من وضوئه» می فرماید «من وضوئه» متعلق به «یقین» نیست بلکه متعلق به «علی یقین» است و به تعبیر بنده متعلق به مجرور نیست بلکه متعلق به جار و مجرور است بنابراین یقین، مقید به وضوء نیست تا با احتمال عهد بودن «ال» در «و لا ینقض الیقین ...» استفادۀ تعمیم از روایت، دچار اشکال شود.

# کلام مرحوم آقا ضیاء

مرحوم آقا ضیاء فرمودند تعلق «من وضوئه» به جار و مجرور مشکلی را حل نمی کند چون معنای این مطلب این است که یقین ناشی از وضوء است و وقتی منشأ حصول یقین، خاص شد، یقین نیز مقید می شود و استفادۀ تعمیم نسبت به غیر این یقین خاص که ناشی از وضوی سابق است دچار اشکال می شود.[[1]](#footnote-1)

## تقویت اشکال آقا ضیاء به مرحوم آخوند با توضیحی در مورد «ال» عهد و جنس

شاهد صدق کلام آقا ضیاء این است که اگر بجای «ال» عهد اسم اشاره قرار دهیم و به معنای عهد تصریح کنیم مثلا عبارت «ذاک الیقین» را بجای «الیقین» قرار دهیم می بینیم اشکال ایشان وارد بوده و استفادۀ تعمیم به مشکل بر می خورد؛ اگر «ال» عهد باشد عبارت این گونه می شود «فإنه علی یقین من وضوئه و لا ینقض ذاک الیقین بذاک الشک» که واضح است نمی توان از آن تعمیم استفاده کرد.

بنابراین همانطور که آقا ضیاء فرموده، استفادۀ تعمیم، متوقف بر جنس بودن «ال» است و تعلق «من وضوئه» به جار و مجرور مشکلی را حل نمی کند.

البته به نظر بنده «ال» در اینجا برای جنس است ولی این بحث نیاز به توضیح بیشتری دارد.

در جملۀ «زید عالم و العالم یجب اکرامه»اگر بجای«العالم»، «ذاک العالم» بکار ببریم طبیعتا تعمیم استفاده نمی شود و سر مطلب در این است که در «زید عالم» مراد از «عالم» که محمول واقع شده است به نحو مهمله و صرف الوجود است ولی در کبرای قضیه یعنی «و العالم یجب اکرامه»، «العالم» که بعنوان موضوع قضیه قرار گرفته نمی تواند مهمله باشد چون در این صورت قضیه منتج نخواهد بود بنابراین باید مراد از آن کل عالم باشد و به نحو قضیه کلیه باشد.

با توجه به این نکته معلوم می شود که جنس بودن «ال» مادامی که به کلیت و عمومیت مدخول لام باز نگردد نمی تواند قیاس را به نتیجه برساند چرا که جنس یا طبیعت اعم از این است که به نحو صرف الوجود لحاظ شود یا وجود ساری و حد وسط در کبری باید به نحو کلیه یا وجود ساری لحاظ شود نه به نحو صرف الوجود و الا قضیه منتیج نخواهد بود و به تعبیر علماء در منطق سور کبری باید کلیه باشد که معنای آن همان وجود ساری در اصطلاح اصولی است.

در این روایت نیز اگر بجای تعبیر «علی یقین»، «متیقن» بکار ببریم و «من وضوئه» را متعلق به جار و مجرور بدانیم معنای عبارت این می شود «فإنه من جهه وضوئه متیقن و المتیقن یجب ان یبنی علی الیقین» که با عهد بودن «ال» و اشاره بودنش به همان یقینی که در صغری بوده و به نحو صرف الوجود لحاظ شده، دیگر سور کبری کلی نبوده و تعمیمی از آن استفاده نمی شود.

نکتۀ دیگر این که اگر «ال» را در کبری به نحو عهد در نظر بگیریم معنایش اشاره به شیء مشخص و دارای تعین است و در مثال «زید عالم»، تعین عالم به لحاظ حمل شدنش بر زید است چون خود عالم فی حد نفسه ولو به نحو صرف الوجود است ولی تعینی ندارد و تعینیش به لحاظ حملش بر زید است که چنانچه «العالم» در کبری عهد باشد اشاره به نفس محمول بلاتعین نخواهد بود بلکه اشاره به محمول است با این وصف که بر موضوع حمل شده است و بواسطۀ آن تعین پیدا کرده است یعنی «ذاک المتقین» در کبری اشاره است به همان متیقنی که بر شخص حمل شده نه بر مطلق متیقن و در نتیجه تعمیم استفاده نمی شود .

بنابراین اگر بجای «ال» عهد به عهد بودن با اسم اشاره تصریح کنیم مطلب آقا ضیاء واضح تر می شود.

## دو تقریب برای جنس بودن «ال»

تقریب اول:

انصاف این است که «الیقین» ظهور در جنس دارد و از آن تعمیم استفاده می شود چون اولاً از الیقین آن یقینی که بر شخص موضوع حمل شده و متعین است فهمیده نمی شود و ثانیاً اگر بخواهد مهمله باشد معنایش این است که یقین را فی الجمله با شک نقض نکنید و این که این یقین چه یقینی است معلوم نباشد، یک جملۀ بی ضابطه و بی فائده است و به عبارت دیگر «الیقین» اگر اشاره به محمول بلا تعین و صرف الوجودی باشد به یک جملۀ بی معنا و بی فائده تبدیل می شود و اگر اشاره به یقین متعین به حملش بر موضوع باشد که تعین داشته باشد و اشاره به این متیقن خاص باشد امری خلاف ظاهر بوده و به هیچ وجه افهام نمی شود لذا مراد از آن جنس یقین، بنحو وجود ساری است.

تقریب دوم:

تقریب دیگر برای جنس بودن این است که ظاهر این قضیه این است که به نحو استدلال است ولی نه به نحو قیاس شکل اول چون در قیاس شکل اول موضوع در کبری عیناً محمول در صغراست ولی در برخی از قیاسها موضوع در کبری بخشی از مفهوم محمول در صغراست و این قضیه هم منتج است چون قسمت دیگر محمول که در موضوع کبری اخذ نشده در نتیجۀ قیاس ظاهر می شود مانند قیاس «زید عالم بهذه المسأله و کل عالم یجب ان یعمل بعلمه فزید یجب ان یعمل بعلمه بهذه المسأله».

البته این قیاس هم برای انتاج باید به شکل اول برگردد ولی نکته این است که اگر متکلم بخواهد مستقیماً قیاس شکل اول را به مخاطب افهام کند نمی تواند به صرف ذکر قید در جملۀ اول، برای اخذش در جملۀ دوم اکتفاء کند بنابراین مراد متکلم نمی تواند قیاس شکل اول باشد؛ البته این یک استظهار است و مرحوم صدر هم استدلال می کنند که وقتی «ال» می تواند به معنای جنس باشد متکلم نمی تواند بمجرد ذکر یقین خاص در جملۀ قبل، در جملۀ بعد، غیر جنس را اراده کند که به نظر بازگشت به همین مطلب دارد ولی آقای حائری در حاشیه به ایشان اشکال کرده است.[[2]](#footnote-2)

ارتکاز عقلائی و تناسبات حکم و موضوع که در کلمات برخی از آقایان ذکر شده است نیز نکاتی هستند که در این شکل گیری آن ظهور عرفی دخالت دارند.

# بحثی در فقه الحدیث روایت

یک بحث فقه الحدیثی مطرح شد که تعبیر «فإنه علی یقین من وضوئه» بلحاظ ادبی چه جایگاهی دارد و جزای جمله شرطیه چیست؟

سه احتمال اصلی در این زمینه ذکر شده است و مرحوم امام احتمال چهارمی ذکر کرده اند که حاج اقای والد متعرضش شدند و به نظر می رسد احتمالی بسیار دور از ذهن بوده و به ذهن انسان های عادی خطور نمی کند. سه احتمال اصلی از این قرار است:

1- «فإنه علی یقین من وضوئه» تعلیل جزای محذوف باشد.

2- «فإنه علی یقین من وضوئه» تمهید باشد و جزا همان «لا ینقض الیقین بالشک است.»

3- «فإنه علی یقین من وضوئه» خودش جزاء باشد و در واقع می خواهد بگوید تعبداً باید فرض کند یقین به وضوء دارد و «لا ینقض الیقین...» کبرایی باشد که علت جزاء است.

تعبد شارع به یقین دار بودن شخص، طبق احتمال سوم به معنای تنزیل یقین است یعنی این شخص به منزلّۀ متیقن است و مصحح این تنزیل وجوب عمل بر طبق یقین به طهارت است همانطور که یقین واقعی لزوم اتباع را به دنبال دارد.

## تقریب آیت الله شبیری برای احتمال سوم

حاج آقای والد برای احتمال سوم تقریبی ذکر فرمودند:

یقین و شک اگر مطلق گذشته شود ظاهرش اتحاد زمانی متیقن و مشکوک است مثل این که وقتی می گویم من به عدالت زید یقین دارم معنایش عدالت الآن زید است نه عدالت دیروز بله اگر قید دیروز را ذکر کنم از اطلاق خارج شده و ظهور در عدالت فعلی ندارد. در عبارت فإنه علی یقین من وضوئه نیز همین معنا وجود دارد یعنی ظاهرش این است که همین الآن یقین به وضوی فعلی دارد نه این که یقین به وضوی سابق دارد و این مطلب اقتضای تعبدی بودن یقین را دارد.

ایشان این تقریب را رد نموده است و می فرماید لزومی ندارد زمان متعلق یقین با زمان خود یقین یکسان باشد مثل این که ما بگوئیم من به قیامت یقین دارم که زمان یقین الآن است و زمان متیقن در آینده و همچنین اموری که در گذشته واقع شده اند و متعلق یقین فعلی ما نیستند مثل یقین به ولادت نبی اکرم صلوات الله علیه و آله که در گذشته بوده است.

## توقف معنای یقین بر معنای وضوء در عبارت «فإنه علی یقین من وضوئه»

این که مراد از «علی یقین» یقین تکوینی است یا تعبدی وابسته به این است که مراد از وضوء حدوثش باشد یا بقائش باشد یا به نحو مهمله اخذ شده باشد.

توضیح مطلب این که فرض کنید در جایی که زید دیروز مهمانی داده است اگر بگوئیم من به مهمانی دادن زید یقین دارم ظاهرش این نیست که مهمانی همزمان با یقین است چون نفس تحقق مهمانی در زمان گذشته قرینه است بر این که زمان متیقن و مشکوک یکی نیست لذا اگر مراد از وضوء به معنای وضوء گرفتن یعنی حدوث وضوء باشد، ظهور وضوء در حدوث و این که حدوث در زمان گذشته بوده خودش قرینه است بر عدم اتحاد زمان متیقن و یقین ولی اگر مراد از وضوء را حالت وضو دار بودن بگیریم زمانش نگذشته و هنوز هم می تواند باقی باشد چون این حالت مستمر الوجود است و در نتیجه اطلاقش اقتضا می کند زمانش با زمان یقین متحد باشد.

## بازنگری در متن حدیث برای فهم معنای وضوء

تعبیری که در صدر روایت آمده این است «الرجل ینام و هو علی وضوء ...» . ممکن است گفته شود منظور سائل از «علی وضوء» این است که شخصی که خوابیده با حالت وضوء دار بودن خوابیده و این یعنی از تعبیر وضوء حالت وضوء دار بودن که یک حالت استمراری است استفاده می شود ولی به نظر می رسد که معنای آن وضوء گرفتن یا همان معنای حدوثی وضوء است و معنای استمرار و وضو دار بودن از «علی» استفاده می شود نه از نفس «وضوء» چون معنای «علی» در واقع تکیه کردن بر همان وضوء سابق است که از آن استمرار استفاده می شود.

در ادامه زراره می گوید «ا توجب الخفقه و الخفقتان علیه الوضوء» که معنای وضوء در اینجا به معنای وضوء گرفتن است و همینطور تعبیر «علیه الوضوء» در امام علیه السلام که به معنای وضوء گرفتن است نه وضوء دار بودن.

پس می توان گفت مراد از «فإنه علی یقین من وضوئه» به معنای وضوء گرفتن است یعنی او به وضوء گرفتنش یقین داشته و در نتیجه تقریب مذکور ناتمام به نظر می رسد.

مرحوم صدر بحث را به نحو دیگری دنبال کرده است که در جلسات آینده به آن می پردازیم.

1. نهاية الأفكار، ج‏4قسم‏1، ص: 43 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الاضول ج5 ص47 [↑](#footnote-ref-2)